

علی حسینی
کارشناس روابط بین الملل

بگذاریم کودکان هنگامی مسیر زندگی خود را بسازند.

با بی‌حوصلگی چشم‌هایم را باز کردم و به صفحه کاغذ زل زدم، همه چیز را از بر بودم و می‌دانستم با چه قرار است روبه‌رو شوم. این یک تکرار بود، یک دور بی پایان. ما بچه‌ها اسمش را «بخون و بهم پس بده» گذاشته بودیم. آن روز و آن امتحان هم هیچ تفاوتی با بقیه روزها نداشت، یک عالمه سوال روبه‌روی ما بود که باید آموخته‌های یک ساله ما را به محک آزمون می‌گذاشت. در واقع همه چیز مثل قبل بود، جز یک سوال که در پایان برگه با خط درشت نوشته شده بود، درباره اشک چند خط به دلخواه بنویسید. آرام لبخند زدم انگار که ذوق زده شده باشم، سپس چشم‌هایم را بستم و قلم خیال من شعر زیبایی را سرود.

«اشک آوایی برخاسته از سوز دلی شکسته است

گویی خیالی از هوس بر گونه نشسته است.

اشکش صدا می‌زند مرا، قلبش ندا می‌دهد مرا

آری پروانه‌ای از برای شمع خویش گریسته است.»

چند روز بعد با دیدن نمره امتحانم باز لبخند زدم، در درس ادبیات بیست گرفته بودم و این تنها یک نمره ساده نبود بلکه موفقیتی برای من بود. چراکه این بار نه حافظه و نه تمرین و تکرار خسته‌کننده، بلکه ذوق و خیال من بیست گرفته و خلاقیت کودکانم پا را از عرصه ایستا و کسل‌کننده کتاب درسی فراتر گذاشته بود. سپس با صدای بلند و ده‌ها بار تا خانه فریاد زدم «شعر من».

اصل اول:

انسان‌ها (بخوانید کودکان) به‌طور طبیعی باهم تفاوت دارند. این درحالی است که روش تدریس در مدارس ما مبتنی بر اصل انطباق و یکسان‌سازی به پرورش کودکان در طیف باریک موفقیت می‌پردازد. مثال بارز آن کم‌توجهی به علوم انسانی، هنر و البته در مرکز توجه قرارداشتن ریاضیات و علوم تجربی است.

اصل دوم:

زندگی همه ما رو به‌سوی رشد و شکوفایی می‌برد. وظیفه یک معلم خوب تقویت و تحریک قوه کنجکاوی و خلق مسأله در ذهن پویای دانش‌آموز است، نه برگزاری امتحان‌های مکرر و دنبال کردن یک مسیر تکراری و همیشگی. درواقع فرهنگ غالب آموزش و پرورش می‌بایست با به‌کارگیری نیروی پرسش‌گری و آزادی تفکر و عمل، مسیر پیشرفت دانش‌آموزان را مهیا سازد.

اصل سوم:

اصل سوم را با پرسیدن یک سوال مطرح می‌کنم. تا به حال از خود پرسیده‌ایم که به راستی چرا فرهنگ بشری تا به این اندازه پویا و زیبا است؟ پاسخ آن، خلاقیت و داشتن قوه تخیل است که زندگی هر یک از ما را متفاوت و زیبای می‌سازد. این درحالی است که آموزش و پرورش این سرزمین با به‌کارگیری روش‌های کمتر مناسب در مورد آن کوتاهی می‌کند.

در پایان باید بدانید، مسیر زندگی هر یک از ما پر از احتمالات و البته انتخاب‌ها است. این درست به معنای خلاقانه زیستن و داشتن یک مسیر منحصر به فرد است که از استعداد ذاتی، علایق و لذت‌های متفاوت سرچشمه می‌گیرد.

این تکرار، چشمه خلاقیت هزاران کودک را خشک می‌کند؛ خلاقیت و لذتی که منشا پیشرفت بشریت در تمام طول تاریخ حیات او بوده است. نکته جالبی که همه ما فراموش می‌کنیم، پرورش دادن و آموزش نسلی در مدارس این سرزمین، برای سال آینده است؛ آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی که هیچ چشم‌انداز روشنی برای آن وجود ندارد. این درحالی است که ما نسل آینده را با روشی تهی از لذت و غیرخلاق امروز، آماده ورود به دنیای جدید می‌کنیم.

آیا کسی از بین ما می‌تواند روش آموزش امروز را برای کودکان فردا مفید تلقی کند. آیا می‌توان بدون ذره‌ای توجه به لذت بردن، خلاقیت، تخیل دانش‌آموزان، استعدادها و علایق بی‌شک متفاوت، آینده‌ای درخشان را برای کودکان ما انتظار کشید؟ در پایان، سه اصل مهم آموزش را بازگو می‌کنم:

سال‌ها از آن روز می‌گذرد و صاحب آن شعر اکنون بزرگ شده است. اما هنوز هم امتحان‌ها برگزار می‌شوند و صفحات کاغذ نیز به همان شکل سابق هستند. بچه‌ها درس‌ها را محکم‌تر از قبل حفظ می‌کنند، سپس چشم خیالشان را می‌بندند و به صفحه کاغذ زل می‌زنند تا هر چه آموخته‌اند به آموزگار تحویل دهند.

